

پشت پرده طرح‌های یارانه‌ای

دولت بالاخره طرحی را که از مدت‌ها پیش زمزمه‌اش شنیده می‌شد به اجرا درآورد: حذف یارانه کالاهای اساسی یا همان دلار ۴۲۰۰ تومانی. دلار ۴۲۰۰ تومانی در اصل یارانه‌ای بود که دولت روحانی در آغاز سال ۹۷ برای کم کردن آثار شوک ارزی^۱ بر قیمت کالاهای اساسی وضع نمود. در ابتدای اجرای طرح، این یارانه فهرست بلندمدی از کالاها را شامل می‌شد؛ اما رفته رفته با تشدید تحریم‌ها و کم شدن درآمدهای دولت از طرفی و افزایش قیمت دلار از طرف دیگر^۲ و در نتیجه بسته‌تر شدن دست دولت در تامین بودجه مورد نیاز این یارانه، از ارقام این فهرست کاسته شد و در نهایت فقط به گندم، دارو، چهار نهاد دامی (کنجاله سویا، ذرت، جو، دانه سویا) و روغن خام محدود شد. دولت رئیسی تصمیم گرفت دو مورد آخر را نیز با یک یارانه نقدی (۴۰۰ هزار تومان برای سه دهک اول و ۳۰۰ هزار تومان برای شش دهک بعدی) جایگزین نماید.

در این نوشته می‌کوشیم پشت پرده طرح‌های یارانه‌ای مانند طرح‌های بالا (از وضع تا حذف ارز ترجیحی) را بکاویم تا بلکه منطقی اقدامات دولت را دریابیم. قبل از اینکه وارد بحث شویم، بیان یک تفکیک ضروری می‌نماید. یارانه به دو صورت قابل توزیع است: (۱) قیمتی (غیرمستقیم): دولت با دادن یارانه به تولیدکنندگان (و یا واردکنندگان) و تعیین سقف قیمتی برای کالای نهایی، قیمت کالای مورد نظر را کنترل کرده و از این طریق از مصرف‌کنندگان حمایت می‌کند. (۲) نقدی (مستقیم): دولت قیمت گذاری را به دست بازار سپرده و هر حمایتی که می‌خواهد انجام دهد را به شکل نقدی به مصرف‌کننده پرداخت می‌کند. مشخص است که طرح هدفمند کردن یارانه‌ها که دولت احمدی نژاد اجرا کرد و همچنین طرحی که دولت رئیسی در دست اجرا دارد، تبدیل یارانه غیرمستقیم (در دولت احمدی نژاد یارانه حامل‌های انرژی و در دولت رئیسی یارانه کالاهای اساسی) به یارانه مستقیم است: هر دو طرح بخشی از یارانه‌های قیمتی را حذف کرده و مقداری یارانه نقدی پرداخت کردند. اما چرا دولت‌ها به سمت چنین طرح‌هایی می‌روند؟

دلایل دولت برای اجرای طرح

حامیان اجرای این طرح که عمدتاً به نهادهایی از جمله اتاق‌های بازرگانی، دانشکده‌های اقتصاد، روزنامه‌های مطرح اقتصادی و ... تکیه دارند، استدلال می‌کنند که این یارانه ناکارا است، به این معنی که نه تنها در تحقق بخشیدن به اهداف عدالت محور (کمک به اقشار فرودست) ناتوان بوده بلکه حرکت اقتصاد را نیز مختل کرده و از این معجزه موجب زیان کل آحاد جامعه شده است. ایشان با اشاره به فهرست بلندبالایی از ادله، چاره‌ای جز جراحی و خارج کردن این «توده سرطانی» اقتصاد ایران نمی‌بینند. بگذارید این دلایل را در اینجا نیز مختصراً شرح دهیم.

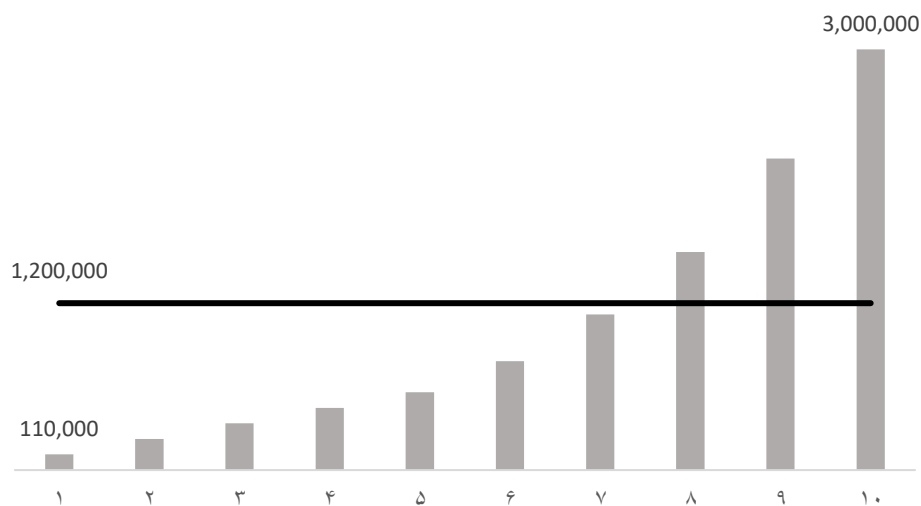
دولت در سال گذشته تا پایان دی‌ماه نزدیک به ۱۲ میلیارد دلار ارز خارجی را با نرخ ترجیحی (از قرار هر دلار ۴۲۰۰ تومان) به واردات کالاهای اساسی اختصاص داده است. اگر این ۱۲ میلیارد دلار در بازار آزاد و به قیمت هر دلار ۲۵۰۰۰ تومان فروخته شده

^۱ منظور از شوک ارزی در اینجا افزایش ناگهانی قیمت ارزهای خارجی و به ویژه دلار آمریکا است. دونالد ترامپ پیش از آنکه در انتخابات سال ۱۳۹۶ آمریکا پیروز شود، به عنوان یکی از نامزدهای ریاست جمهوری وعده داده بود که از توافق برجام خارج خواهد شد. گرچه از پیروزی او در انتخابات تا روی کار آمدنش چند ماهی فاصله وجود داشت اما عزمش را طوری نشان داده بود که از فردای پیروزی قیمت دلار روند صعودی گرفت و متعاقب آن قیمت کالاهای مختلف نیز رو به صعود گذاشت.

^۲ که این دومی تا حدودی معلول اولی است.

بود، چیزی نزدیک به ۲۵۰ هزار میلیارد تومان به درآمدهای دولت افزوده می‌شد. برای اینکه مقیاسی در ذهنتان شکل بگیرد کافی است بدانید که مجموع سالانه کل یارانه نقدی ۴۵ هزار تومانی چیزی در حدود ۵۰ هزار میلیارد تومان است. پس دولت روی کالاهای اساسی چیزی نزدیک به ۵ برابر یارانه‌های نقدی سال گذشته، یارانه غیر نقد پرداخت می‌کرد. اگر قرار بود این روند در سال جاری نیز دنبال شود (با افزایش جهانی قیمت کالاهای مشمول این ارز که پس از جنگ اکر این رقم خورد)، این میزان تا ۵۰ درصد نیز افزایش می‌یافت.

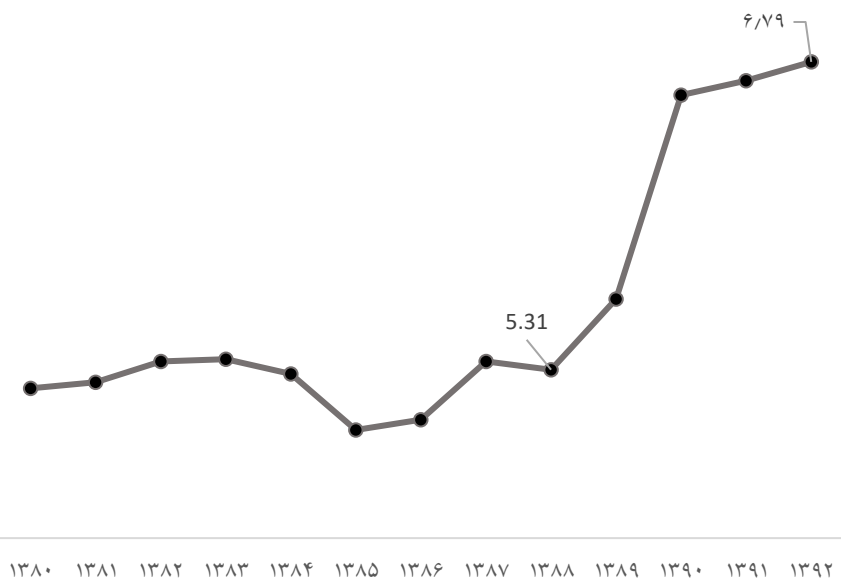
حال این سوال مطرح می‌شود که اگر این یارانه صرف تهیه مایحتاج ضروری برای مردم شده است و این مایحتاج در هر صورت باید تامین می‌شد، چرا اندازه و روند رو به رشد آن باید اهمیت داشته باشد؟ پاسخ این است که یارانه با هدف حمایت از اقشار فرودست پرداخت می‌شود و نه همه مردم. در واقع یارانه بنا بر رسالتش می‌بایست به طور نابرابری به نفع اقشار فرودست پرداخت شود. اما به راحتی می‌توان نشان داد که این یارانه برعکس عمل می‌کرد، یعنی به طور نابرابری به نفع اقشار فرادست توزیع می‌شد: کاملاً روشن است که با پرداخت یارانه غیرمستقیم میزانی که به هر فرد تعلق می‌گیرد متناسب با مصرف او از کالای یارانه‌ای خواهد بود؛ همچنین واضح است که اقشار فرادست جامعه بیشتر از اقشار فرودست مصرف می‌کنند؛ بنابراین قابل حدس است که این یارانه نابرابری موجود را تشدید می‌کرد. داده‌های جمع آوری شده نیز این ادعا را تایید می‌کنند: بنا بر آمار دهک دهم ۲۷ برابر دهک اول از یارانه ارز ترجیحی بهره‌مند شده است. این یعنی یک خانوار ۴ نفره از دهک دهم ماهیانه ۳ میلیون تومان یارانه دریافت کرده است، در حالی که یک خانوار ۴ نفره از دهک اول ماهیانه به میزان ۱۱۰ هزار تومان از این یارانه بهره‌مند شده است. اگر همین میزان یارانه به صورت نقدی و به طور برابر بین کل جمعیت توزیع می‌شد، به هر خانوار ۴ نفره چیزی در حدود ۱ میلیون و ۲۰۰ هزار تومان می‌رسید. قابل حدس است که این ما به التفاوت برای این اقشار (مثلاً اختلاف ۱ میلیون و ۹۰ هزار تومانی برای دهک اول) بودجه آنها را دستخوش بهبود قابل توجهی می‌کرد^۳.



نمودار ۱ بهره‌مندی دهک‌ها از یارانه کالاهای اساسی

^۳ بر اساس داده‌های مرکز آمار ایران متوسط هزینه ماهیانه یک خانوار از دهک دهم ۲۰ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان است. این در حالی است که همین شاخص برای دهک اول ۲ میلیون تومان برآورد شده است. بنابراین افزایش ۱ میلیون تومانی برای دهک اول تغییر قابل توجهی است.

انتقادی که معمولاً مطرح می‌شود این است که آنچه به عنوان یارانه نقدی پرداخت می‌شود نمی‌تواند افزایش قیمت‌هایی که واقع می‌شود را جبران نماید. برخی کالاها که تا پیش از این یارانه‌ای بودند چنان گران می‌شوند که اقشار فرودست باید مصرف خود را از آنها کاهش داده و الگوی مصرف خود را تغییر دهند. این کاملاً درست است؛ با این حال دریافت کنندگان این یارانه مصرف خودشان را طوری سامان می‌دهند که در نهایت از این طرح منتفع می‌شوند. آنچه در نتیجه طرح هدفمند کردن یارانه‌ها در دولت احمدی‌نژاد (در آذرماه ۱۳۸۸) اتفاق افتاد مویب این ادعاست. نمودار زیر نسبت مصرف ۲۰ درصد فرودست جامعه به مصرف کل جامعه را چند سال قبل و بعد از اجرای طرح نشان می‌دهد. می‌بینیم که با اجرای این طرح نسبت مذکور روند صعودی می‌گیرد و از ۵٫۳۱ درصد در سال ۸۹ به ۶٫۷۹ درصد در سال ۹۲ افزایش می‌یابد. بنابراین نه تنها مصرف اقشار فرودست کاهش نیافته، بلکه حتی مصرف نسبی آنها هم افزایش یافته است.



نمودار ۲ نسبت مصرف ۲۰ درصد فرودست جامعه به مصرف کل جامعه

این تنها شاخصی نیست که بهبود شرایط زندگی اقشار فرودست در این سال‌ها را نشان می‌دهد. در همین دوره ضریب جینی^۴ - به عنوان شاخصی از نابرابری کلی موجود در جامعه - از ۰٫۴۱ واحد به ۰٫۳۶۵ واحد کاهش یافته است. بنابراین به نظر می‌رسد که انتقاد مطرح شده وارد نیست. اما آیا آنطور که دولت ادعا می‌کند این طرح‌ها در جهت حمایت از اقشار فرودست اجرایی می‌شوند؟ آیا این نتیجه به این معنی است که دولت حافظ منافع اقشار فرودست است؟ می‌دانیم که اینطور نیست. همچنین می‌دانیم که وضع معیشتی اقشار فرودست در سالیان اخیر به طور کلی بدتر شدن داشته است. برای پی بردن به پاسخ این معما کمی به چپ‌سوی و چرایی یارانه می‌پردازیم.

^۴ ضریب جینی شاخصی متداول برای اندازه‌گیری نابرابری در جامعه است. این شاخص نابرابری را به صورت عددی بین صفر و یک گزارش می‌کند و هر چه که به یک نزدیک تر باشد، نشان دهنده نابرابری بیشتر است.

ضرورت پرداخت یارانه

از کارکردهای یک دولت سرمایه‌دارانه یکی تسهیل انباشت سرمایه است. گرچه سرمایه در هر شرایط بالاخره به طریقی راه خود را برای کسب سود و فربه شدن پیدا می‌کند، اما یقیناً در شرایط مختلف سرعت انباشت متفاوت خواهد بود. مسلم است جامعه‌ای که به زیرساخت‌های عمومی از جمله جاده، پل، انشعابات انرژی و ... مجهز است نسبت به جامعه‌ای فقیر، دایره عمل وسیع‌تری به سرمایه می‌دهد. نکته‌ای که در مورد این زیرساخت‌ها وجود دارد این است که گرچه در یک جامعه مبتنی بر انگیزه سود ساخته می‌شوند، اما مستقلاً صرفه اقتصادی ندارند. هر چند در سالیان اخیر سیاست‌های نئولیبرالیستی در بسیاری از جوامع سعی داشته‌اند سودآوری در تولید این کالاها را نیز برای سرمایه‌داران تضمین کنند اما در هر صورت همیشه بخشی از این کالاها از این دایره به دور می‌مانند، بخشی که وظیفه آن بر عهده دولت سرمایه است.

دولت با دیدی جامع‌تر این کالاها را بدون صرفه اقتصادی تدارک می‌بیند تا شرایط مورد نیاز برای انباشت سرمایه را تسهیل کند. مورد زیر ساخت (و بسیاری موارد دیگر) از جمله شرایطی است که به سرمایه آورده سرمایه دار مربوط است؛ در کنار اینها، شرایطی نیز وجود دارند که به نیروی کار مربوطند. مثلاً اگر به دلیل کمبود ید در رژیم غذایی معمول، همه کارگران به کم کاری تیروئید مبتلا بوده و در طول روز مدام خسته و کسل باشند مسلم است که انباشت با تمام ظرفیت اتفاق نمی‌افتد. در اینجا دولت سرمایه وظیفه خود می‌بیند که با پرداخت یارانه و وضع تکلیف بر تولیدکنندگان نمک این کمبود عمومی در رژیم غذایی کارگران را برطرف نماید. این کار نیز مانند نمونه زیرساخت ممکن است مستقلاً صرفه اقتصادی نداشته باشد، اما در افق بلند مدت سود بیشتر سرمایه را تضمین می‌کند.

همچنین می‌دانیم که در طی یک دوره بحرانی سرمایه‌داری با اخراج کارگران جمعیت بیکاران را افزایش داده و از این طریق می‌تواند دستمزدها را تا حد ممکن (و حتی کمتر از ارزش نیروی کار) پایین بکشد. در نتیجه این تهاجم انتظار می‌رود اعتصابات سازمان‌یافته و یا شورش‌های کوری که بی‌واسطه ابتدای ترین نیازهای انسانی را فریاد می‌زنند افزایش یابند و سرمایه خود را با این خطر روبه‌رو ببیند که در فرآیند انباشتش وقفه رخ دهد. در این مواقع نیز انتخاب عقلانی دولت سرمایه آن است که با پرداخت بخشی از منابع خود به صورت یارانه و تدارک معیشت حداقلی برای اقشار فرودست سعی در فرونشاندن این اعتراضات نماید.

بنابراین می‌توان گفت یارانه تمهید دولت سرمایه‌داری است برای تضمین انباشت سرمایه. ولی این کار تا کجا ادامه می‌یابد؟ مثلاً چرا غذای رایگان به عنوان یک کالای یارانه‌ای در اختیار عموم قرار نمی‌گیرد؟ و یا چرا بهره‌مندی از سر پناه جزء خدمات عمومی نیست؟ پاسخ باز هم به ضروریات انباشت سرمایه بر می‌گردد. سرمایه‌داران برای داشتن دست بالا در تعیین دستمزد نیازمند خیل افرادی هستند که آرزو می‌کنند در دستمزدها و شرایط کاری فعلی به کار گرفته شوند. لیکن فراهم بودن غذا، مسکن و به طور کلی نیازهای ابتدایی انسان در هر مقطع تاریخی، طبیعتاً از انگیزه بیکاران برای کار کردن کاسته خواهد شد و در نتیجه جمعیت افراد جویای کار (ارتش ذخیره نیروی کار) تقلیل خواهد رفت و موجب می‌شود کنترلی که سرمایه‌داران در تعیین دستمزد نیازمند آن هستند از دست برود. پس می‌توان گفت یارانه‌ها تا آن حد گسترده می‌شوند که منافع سرمایه‌داری در کلیت آن تامین شود و نه بیشتر. در ادامه سعی می‌کنیم نشان دهیم که دولت ایران چطور در وهله‌های مختلف این منطق را پیش گرفته و طرح‌های یارانه‌ای هم در اصل تمهیداتی هستند برای تضمین منافع سرمایه.

طرح حذف یارانه کالاهای اساسی در مراحل ابتدایی است و هنوز اثرات آن مشخص نشده است. در اینجا قصد داریم طرح هدفمند کردن یارانه ها که در دولت احمدی نژاد به اجرا درآمد را بررسی کرده و نتایج را تعمیم دهیم. در بالا گوشه‌ای از اثرات طرح هدفمند کردن یارانه‌ها بیان کرده و آن را برای اقشار فرودست مثبت ارزیابی کردیم، ولی در اینکه هدف اصلی طرح همین اثرات بوده باشد شک بردیم. حال بیایید از زاویه‌ای دیگر به این طرح نگاه کرده و هدف اصلی طرح را دنبال کنیم.

بحران سرمایه و طرح هدفمندی

سودی که از سرمایه حاصل می‌شود - به جز آن بخشی که به مصرف سرمایه‌دار می‌رسد - بناست به عنوان سرمایه‌ای جدید به سرمایه‌هایی که از پیش انباشت شده اضافه شود. اما برای آنکه چنین شود، سرمایه جدید باید بتواند سودی به اندازه سایر سرمایه‌ها کسب کند. می‌توان گفت سرمایه جدید برای آنکه بتواند در جمع سرمایه‌ها پذیرفته شود باید بتواند سودی هم‌تراز دیگر سرمایه‌ها کسب کند. مثلاً اگر در اقتصاد ۱۰۰ واحد سرمایه داریم و نرخ سود سالانه ۲۰ درصد جاری است، در انتهای سال ۲۰ درصد سود - با فرض آنکه سرمایه‌دار چیزی از آن مصرف نمی‌کند - موجب پدید آمدن ۲۰ واحد سرمایه جدید می‌شود. حال این ۲۰ واحد سرمایه جدید باید بتواند در انتهای سال بعد ۴ واحد (۲۰ درصد) سود کسب کند. اگر فرض بگیریم طبقه کارگر اجازه هیچ تعدی‌ای به سرمایه نمی‌دهد، سرمایه جدید برای آنکه بتواند سودی هم‌تراز دیگر سرمایه‌ها کسب کند، یا باید به سراغ عرصه‌ای جدید رود و یا باید در عرصه‌های موجود با دیگر سرمایه‌ها رقابت کند. رقابت در عرصه‌های موجود باعث می‌شود نرخ سود همه پایین بیاید. در مثال بالا اگر ۲۰ واحد سرمایه جدید به سرمایه‌های از پیش موجود اضافه شود و با آن‌ها رقابت کند، در سال دوم باز هم ۲۰ واحد سود بدست می‌آید، ولی اینبار نرخ سود جاری در اقتصاد ۱۷ درصد خواهد بود. برای آنکه چنین اتفاقی نیفتد باید به طور مداوم عرصه‌های جدیدی برای کسب سود باز شود. اما این امر نیز برای همیشه و به سادگی امکان پذیر نیست. دلیلی وجود ندارد که سرمایه جدید امیدوار باشد که در عرصه‌های جدید سودهای خوبی منتظر اوست. پس نرخ سود همواره به سمت پایین گرایش دارد. این طالع نحسی است که بر پیشانی سرمایه نوشته شده است: گرایش به نزول نرخ سود.

حال بیاید فرض بالا را کنار بگذاریم. در این صورت یک انتخاب دیگر برای سرمایه جدید وجود خواهد داشت: به سرمایه‌های از پیش موجود اضافه شود؛ ولی اینبار به جای رقابت، با آنها متحد شده و همگی سعی کنند سود بیشتر را با عقب راندن کارگران از مواضعشان بدست آورند. در مثال بالا، مجموع ۱۲۰ واحد سرمایه در سال دوم، با کاهش ۴ واحدی دستمزد و اضافه کردن آن به سود خود همان نرخ سود ۲۰ درصد را بدست می‌آورند. پس در کل دو راه پیش روی سرمایه وجود دارد: عقب راندن طبقه کارگر و یا کشف عرصه‌های جدید سود آوری. یکی از کارکردهای سیاست‌های نئولیبرالیستی همین فراهم آوری عرصه‌های جدید برای جولان سرمایه است. سرمایه که در نزاع طبقاتی جاری در باقی عرصه‌های اقتصادی نمی‌تواند پیروزی جدیدی کسب نماید، تشنه عرصه‌های نو است تا آنچه آموخته را برای استخراج ارزش اضافی بیشتر و کسب سود بالاتر به کار ببندد. اگر تا دیروز از کارگران شهرداری‌ها به واسطه قراردادهای یکپارچه دولتی و امنیت شغلی بالا ارزش اضافی مشخصی به چرخه اقتصاد و سود آوری سرمایه وارد می‌شد، امروز شرکت‌های پیمانکاری می‌توانند تا آستانه تحمل کارگران مهاجر - که طبیعتاً بالاتر از کارگران داخلی است - نزاع طبقاتی را به نفع خود پیش ببرند.

طرح هدفمند کردن یارانه‌ها در دولت احمدی نژاد (پیگیرترین دولت پس از انقلاب ۵۷ در اجرای سیاست‌های نئولیبرالیستی) به اجرا درآمد. می‌توان گفت که یکی از مهم‌ترین هدف‌های طرح هدفمند کردن یارانه‌ها باز کردن عرصه‌های جدید برای سودآوری سرمایه بود. در اجرای طرح هدفمند کردن یارانه‌ها عملاً این تضمین به سرمایه داده شد که دولت در تولید کالاهای یارانه‌ای هم

می‌تواند زمینه‌های سودآوری سرمایه را مهیا کند. این پیشنهاد در عمل پاسخ مناسبی هم گرفت. به عنوان نمونه سهم بخش خصوصی از ظرفیت اسمی نیروگاه‌های تولید برق کشور از ۸ درصد (۴۲۸۱ از ۵۲۹۷۲ مگاوات) در سال ۸۷ به ۴۷ درصد (۳۷۸۹۹ از ۸۰۴۷۳ مگاوات) در سال ۹۷ رسیده است.

البته لازم به ذکر است که برای اثبات ادعای بالا، نمی‌توان صرفاً از حقایق (مانند مثال تولید برق) استفاده نمود. از طرفی ممکن است کسی ادعا کند که علت به وقوع پیوستن چنین حقایقی چیز به جز طرح هدفمند کردن یارانه‌ها است. مثلاً ورود یک تکنولوژی ارزان قیمت، به بخش خصوصی این امکان را داده است که مشارکت فعال‌تری در تولید برق داشته باشد. نیاز به گفتن نیست که تعداد مواردی از این قبیل که منتقد می‌تواند ایراد کند تا چه حد نامحدود است. از طرف دیگر چنانچه در برخی زمینه‌ها حقایق نشان از ورود سرمایه خصوصی به بخش‌های عمومی نداشته باشد، گفته بالا نقض نمی‌شود، چرا که به سادگی ممکن است هدفی که دنبال می‌شده است صرفاً محقق نشده باشد. هدف باز شدن عرصه‌های جدید برای سرمایه بوده است، ممکن است این هدف محقق شده باشد اما سرمایه به دلیل برخی ملاحظات ثانویه وارد این عرصه‌های جدید نشده باشد. با توجه به این توضیحات، در کنار آنچه ارائه شد روند دیگری نیز برای اثبات گفته خود پیش می‌گیریم.

بحران سرمایه و تورم

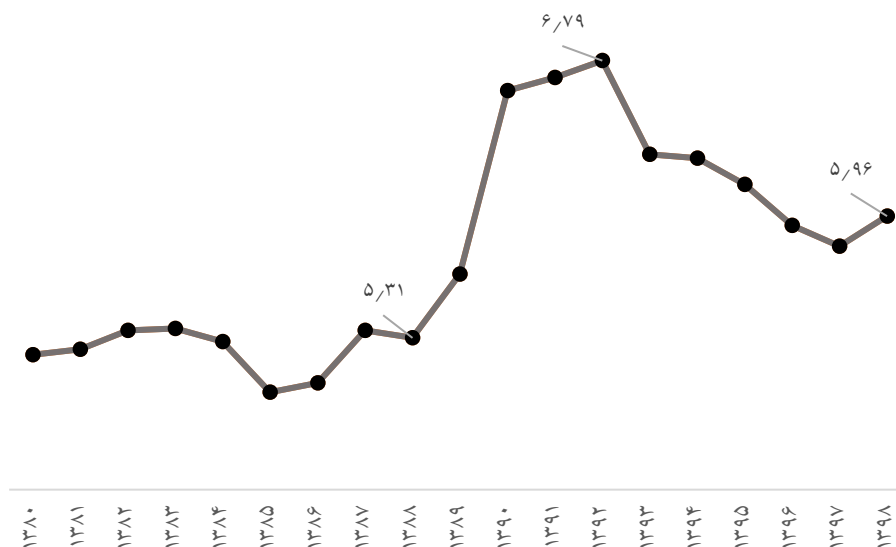
سرمایه که از مدتی قبل از اجرای طرح هدفمند کردن یارانه‌ها بحران نزول نرخ سود را در برابر خود می‌دید، در خرداد سال ۸۴ (پیش از آغاز به کار دولت احمدی نژاد) با اعمال تغییراتی در اصل ۴۴ قانون اساسی توانست مجوز ورود بخش خصوصی به برخی عرصه‌های جدید اقتصادی - که پیش از آن در انحصار دولت بود - را بدست آورد. مهمترین این عرصه‌ها، سیستم بانکی بود. بانک‌ها نقش بسیار مهمی در اقتصادهای امروزی بازی می‌کنند. در این اقتصادها هر بانکی عملاً این مجوز را دارد که (اصطلاحاً) پول چاپ کند و سود بانکداری نیز در واقع از این مسیر تامین می‌شود. اما این چاپ پول به قیدهایی که بانک مرکزی تعیین می‌کند مشروط است^۵. بانک‌های دولتی از آنجا که تنها نقش بازوی اجرایی بانک مرکزی را دارند، این قیده‌ها را تامین می‌کنند. اما بانک‌های خصوصی که با هدف کسب سود وارد این عرصه شده‌اند، همیشه برای تخطی از این قیده‌ها انگیزه لازم را دارند. مدت کوتاهی از برآمدن بانک‌های خصوصی در ایران نگذشته بود که مشخص شد این بانک‌ها به شکل‌های مختلف شروط بانک مرکزی را دور می‌زنند. برآورده نشدن این شرط‌ها از جانب بانک‌های خصوصی و سرپیچی مداوم آن‌ها از دستورات بانک مرکزی وضعیتی به وجود آورد که به بحران بانکی معروف است. بحران بانکی - که گاهی به آن بحران اضافه برداشت هم گفته می‌شود - یک اثر بی‌واسطه دارد: چاپ بی‌رویه پول و رشد تورم.

پس دیدیم که تورمی که به دنبال یک بحران بانکی در بانکداری خصوصی ایران بروز پیدا کرده است، نتیجه بحران سرمایه در سودآوری است. مهم‌ترین اثری که تورم برجای می‌گذارد بر بستری است که نزاع طبقاتی در آن در حال وقوع است. در نزاع میان سرمایه و کار بر سر سود بیشتر و یا دستمزد بیشتر، تورم موجب می‌شود که ارزش واقعی دستمزد - که در طول یک دوره زمانی مقداری ثابت است - کاهش یافته و از این قبل ارزش واقعی سود - که متناسب با تورم تعدیل می‌شود - افزایش یابد. پس بدون اینکه

^۵ به این شیوه بانکداری، سیستم ذخیره جزئی (Fractional-reserve) گفته می‌شود. در این سیستم هر بانکی برای آنکه بتواند وام بدهد، باید به اندازه درصدی از آن وام (مثلاً ۱۰ درصد) را نزد بانک مرکزی به عنوان ذخیره بگذارد. به این دلیل وام دادن نیازمند جذب سپرده است. بانک‌های خصوصی برای آنکه بتوانند بیشتر و بیشتر وام بدهند، با هم بر سر جذب سپرده به رقابت پرداختند. در این رقابت بر سر سپرده‌ها، بانک‌های خصوصی گاهی نرخ سودی بیش از ۲ برابر سقفی که بانک مرکزی تعیین کرده بود را به سپرده‌گذاران پیشنهاد می‌دادند.

کارگران در نزاع خود با کارفرما شکستی را تجربه کرده باشند به واسطه تورم به تدریج به عقب رانده می‌شوند. ممکن است گفته شود این عقب رانده شدن در پایان سال و قراردادهای جدید با به روز کردن دستمزد به اندازه تورم جبران می‌شود. در پاسخ باید گفت اولاً در بسیاری از دوره‌ها دستمزد به اندازه تورم تعدیل نمی‌شود. دوماً به روز کردن دستمزد همیشه جنبه جبرانی دارد و آنچه در طول دوره تورمی از دستمزد واقعی کم شده و به سود اضافه شده به هیچ صورت به حساب نمی‌آید؛ و سوماً می‌دانیم که مطابق قانون کار، نرخ رشد دستمزد باید متناسب با نرخ تورم عمومی افزایش یابد. ولی آیا تورم عمومی می‌تواند تورمی که کارگران تجربه می‌کنند را به درستی نشان دهد. در چند سال گذشته تورم گروه خوراکی‌ها بعضاً چندین واحد درصد بیش از تورم عمومی بوده است؛ اگر دستمزد متناسب با تورم عمومی افزایش می‌یافت باز هم نمی‌توانست تورم گروه خوراکی‌ها را جبران کند.

علاوه بر این تأثیری که تورم بر رابطه طبقات اجتماعی می‌گذارد، اقشار درآمدی جامعه را نیز به اشکال متعددی تحت تأثیر قرار می‌دهد. تورم قطعاً وضعیت افرادی که دارایی کمتری دارند را نسبت به افرادی که دارایی بیشتری دارند بدتر می‌کند. نشان داده شده است که از این منظر تورم وضع چهار دهک بالایی را بهتر کرده و وضع چهار دهک پایینی را بدتر می‌نماید. همچنین تورم وضعیت اقشاری که درآمد ثابت (حقوق و دستمزد، مقرری و ...) دارند را بدتر کرده و وضعیت اقشاری که درآمد بازاری دارند (سود تولیدی و تجاری و ...) را بهتر می‌کند. با همین قاعده تورم از ارزش واقعی پرداخت‌های ثابت یارانه‌ای نیز می‌کاهد. اگر نموداری که در بالا ارائه شد، نمودار نسبت مصرف ۲۰ درصد فرودست جامعه به مصرف کل جامعه را برای ابتدای دهه ۹۰ - که تورم‌های بالا داشتیم - ادامه دهیم، خواهید دید که تورم چطور ارزش واقعی یارانه‌ها را کاهش داده است.



نمودار ۳ نسبت مصرف ۲۰ درصد فرودست جامعه به مصرف کل جامعه تا پایان دهه ۹۰

آمار مربوط به این نمودار در سال‌های منتهی به سال جاری هنوز انتشار نیافته است، اما مسلم است که روند همچنان نزولی است. چنانکه می‌بینیم، گرچه یارانه‌های نقدی دولت احمدی‌نژاد طی یک دوره چهار ساله موجب بهبود معیشت اقشار فرودست شد، اما هر چه بود زیر آفتاب تیز تورمی که پس از آن وقوع یافت تبخیر شد.

می‌دانیم که اقتصاد ایران پس از انقلاب ۵۷ همواره تورم‌های نسبتاً بالایی تجربه کرده است، اما نکته این است که منشاء تورم در تمام این سال‌ها ثابت نبوده است. پیش از آنکه بانک‌های خصوصی پا به عرصه اقتصاد بگذارند، منشا تورم فقط خود دولت بود.

دولت اگر هزینه‌هایش بیشتر از درآمدهایش بود - یا اصطلاحاً کسری بودجه داشت - آن را با چاپ پول جبران می‌کرد. جنبه مهم این تورم آن است که اگر اراده دولت به کنترل کسری بودجه وجود می‌داشت این تورم قابل کنترل بود.^۶ اما تورمی که در دهه ۹۰ و تا به امروز رقم خورد، محصول دو عامل است: یکی همان کسری بودجه دولت و دومی بحران بانکی. پس این تورم علاوه بر اراده دولت به کنترل کسری بودجه، به اراده دیگری نیز نیاز داشت: اراده‌ای برای پایان دادن به بحران بانکی. پایان دادن به بحران بانکی یک مسیر سر راست دارد، و آن این است که امتیاز بانک‌های خصوصی لغو شود و همه دولتی شوند. بنا بر آنچه بالاتر توضیح دادیم، این یعنی به عقب هل دادن سرمایه‌های جاری در این بانک‌ها به عرصه‌هایی که از قبل درگیر بحران نزول نرخ سود بودند. تصور کنید که با ملحق شدن سرمایه‌های اخراج شده از بانکداری به آنچه از قبل در عرصه‌های قدیمی وجود داشت، نرخ سود با چه افتی مواجه می‌شود. با توجه به شناختی که از یک دولت سرمایه‌داری داریم قابل حدس است که چنین اراده‌ای نخواهد داشت. واکنش دولت در مقابل بحران بانکی آن بود که بایستد و نظاره کند که آثار زیان‌بار این بحران به صورت تورمی مزمن، ذره ذره بر سر اقشار فرودست آوار شود، آنچه در بیشتر سال‌های یک دهه اخیر شاهد آن بوده‌ایم. دولت این مسیر را ادامه می‌دهد تا عرصه‌های جدیدی به غیر از بانکداری پیش روی سرمایه باز شود و آنوقت بحران بانکی را حل و فصل نماید.

در چند سال بعد از امضای برجام، گرچه تورم بالفعل پایین بود اما تورم بالقوه متأثر از بحران بانکی بالا بود. انتخاب ترامپ در آمریکا و وعده‌هایی که در مورد خروج از برجام داده بود آتش این تورم بالقوه را روشن کرد. اعتراضات دیماه ۹۶ دولت روحانی را مجبور کرد که با وضع یارانه کالاهای اساسی، معیشت اقشار فرودست را تا حدودی از شوک‌های تورمی حفظ کند. این تصمیم که از روی دستپاچگی گرفته شده بود، در سال‌های بعد از آن دولت را برای تامین ارز مورد نیاز به مشقت انداخت. به همین دلیل دولت به تدریج برخی کالاها را از شمول این یارانه کنار گذاشت، تا جایی که با توجه به آستانه تحمل اقشار فرودست دیگر امکان کم کردن از این لیست وجود نداشت.

دولت رئیسی با ملاحظه چشم انداز تورمی اقتصاد جهانی، انگیزه بیشتری برای حذف این یارانه داشت. یارانه کالاهای اساسی با یارانه نقدی جایگزین شد، اما به مانند یارانه‌ای که دولت احمدی نژاد پرداخت آن را شروع کرد، هیچ تضمینی داده نشد که ارزش واقعی این یارانه سقوط نکند. به ویژه اینکه هدف این دولت در پرداخت یارانه نقدی رها کردن خود از مسئولیت تامین یارانه رو به افزایش کالاهای اساسی است. بنابراین دولت رئیسی مسلماً از این استقبال خواهد کرد که ارزش واقعی یارانه‌ای که امروز شروع کرده، تا آستانه تحمل اقشار فرودست کاهش یابد.

جمع بندی

در این نوشته به دنبال آن بودیم که دلایل اجرای طرح‌های یارانه‌ای را مشخص کنیم. برای این کار دو طرح عمده را بررسی کردیم: طرح هدفمند کردن یارانه‌های دولت احمدی نژاد و طرح حذف یارانه کالاهای اساسی دولت رئیسی. به این نتیجه رسیدیم که طرح هدفمند کردن یارانه‌ها به نوعی فراهم آوری زمینه برای ورود سرمایه‌های بحران‌زده به عرصه تولید کالاهای عمومی بوده است. این

^۶ می‌توان ادعا کرد که به ویژه در دهه ۹۰ و با تشدید تحریم‌های غرب، این اراده در دولت به وجود آمد. دولت برای حفظ موجودیت خود در این دوره می‌بایست رضایت عمومی را حفظ می‌کرد. یکی از مهم‌ترین ابزارهای حفظ رضایت عمومی می‌توانست کنترل تورم باشد. تورم‌های بالا و جهش‌های چندباره قیمت دارایی‌ها و نرخ ارز که متعاقب آن روی داد سهم زیادی در بروز اعتراضات چند سال اخیر داشته است. هر چند نمی‌توان روی صداقت سیاست‌مداران حساب کرد، اما به مصاحبه زیر بنگرید که در آن معاون اقتصادی و بودجه سازمان برنامه و بودجه دلیل اصلی تورم را اضافه برداشت بانک‌های خصوصی عنوان می‌کند:

قبیل طرح‌ها - که با اسم رمز «افزایش کارایی» پیاده می‌شوند- را می‌توان ذیل آنچه با اسم سیاست نئولیبرالیستی می‌شناسیم لحاظ کنیم. سرمایه با بحران روبه‌رو است و دولت کالاهای عمومی را برای قربانی کردن پیش پای بیمار پیش کش می‌کند.

در این نوشته سعی نکردیم بحرانی بودن وضعیت سرمایه را اثبات کنیم. این کار را در آینده در یک بررسی مفصل انجام خواهیم داد. در اینجا با پیش فرض گرفتن این واقعیت، شواهدی از تقلای سرمایه برای خروج از بحران ارائه کردیم. یکی همین طرح هدفمند کردن دولت احمدی نژاد برای ورود سرمایه به تولید کالاهای عمومی؛ دیگری مجوزی که سرمایه ذیل اصلاحیه اصل ۴۴ قانون اساسی گرفت و راه ورودش به عرصه‌هایی از قبیل بانکداری را باز کرد. گفتیم که ورود سرمایه خصوصی به بانکداری و ایجاد تورم در فضای اقتصادی کشور، چه فشاری به اقشار فرودست وارد کرد. تورمی که در نهایت تنها اثر مثبتی که برای طرح‌های دولت احمدی نژاد عنوان کردیم را از بین برد.

دولت روحانی و دولت رئیسی (تا به امروز) تقریباً هیچ اراده‌ای برای پایان دادن فوری به بحران بانکی نشان نداده‌اند. هر دو ضمن مماشات با بحران بانکی و تورم، صرفاً برای منافع دوره‌ای خود تمهیداتی اندیشیده‌اند. همانطور که نشان دادیم وضع و حذف یارانه کالاهای اساسی ذیل این تمهیدات می‌گنجد. دولت روحانی نگران از اعتراضات سعی نمود تا با وضع یارانه کالاهای اساسی اثر فشار این بحران بر طبقات فرودست را کاهش دهد. دولت رئیسی هم نگران از افزایش هزینه‌های خود، شکل آن را تغییر داد تا در تنگناهای ارزی و تورم‌های جهانی اقلام مشمول این یارانه، در مضیقه قرار نگیرد.

می‌بینیم که علی‌رغم تفاوت‌های موردی بین دولت‌ها، آنچه بین آن‌ها مشترک است، سرمایه محور بودن تمام اقدامات و از جمله طرح‌های یارانه‌ای است. گرچه در گذر این طرح‌ها ممکن است منافع متوجه اقشار فرودست شود، اما این قابل اثبات است که همه در حال پیشبرد منافع سرمایه هستند.

داوود برزگر زاده - خرداد ۱۴۰۱